

بررسی روابط دودمان‌های آل بویه و غزنویان

چکیده:

حکومت آل بویه که در اوایل سده‌ی چهارم هجری/ دهم میلادی در بخش‌های مرکزی و غربی ایران تا بغداد نفوذ خود را گسترده بود، در قلمروی وسیعی در همسایگی و هم‌مرزی حکومت غزنویان قرار گرفت که در اواخر این قرن دولت خود را در خراسان بزرگ و در شرق عالم ایرانی مستقر ساخت. این همسایگی باعث برقراری یک سری روابط و ارتباطات بین این دو دولت متقارن گردید که این موضوع در ابعاد مختلف قابل بررسی و تحقیق می‌باشد.

توسعه طلبی نظامی و قدرت رهبری سلطان محمود غزنوی که همواره خواهان گسترش و توسعه مرزهای غربی قلمرو خود بود، موجب آن گردید که در طی این دوره حملات و لشکرکشی‌هایی به مناطقی از قلمروی آل بویه نظیر ری، اصفهان و کرمان صورت گیرد و آن‌ها را از این مناطق به عقب راند. با اینکه غزنویان از عامل مذهب نیز تحت عنوان مبارزه با قرامطه و رافضیان برای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خود بهره می‌جستند و از این طریق سعی داشتند تجاوزات خود به دیگر سرزمین‌ها به خصوص قلمروی آل بویه شیعه مذهب را توجیه نمایند، اما با این حال حکومت آن‌ها در مرکز و غرب ایران چیزی بیش از یک دهه دوام نیاورد و دخالت‌های آنان در این نواحی موفقیتی دایمی برای ایشان به ارمغان نیاورد.

دلایل این امر و به طور کلی نگاهی به روابط این دو دولت متقارن و ویژگی‌های خاص آن، از مسایلی است که در مقاله حاضر بر اساس پژوهشی روشمند مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، غزنویان، سلطان محمود، مجدالدوله، ری، اصفهان.

مقدمه:

دودمان دیلمی شیعه مذهب آل بویه که در اوایل قرن چهارم هجری و پس از سال ۳۲۰ هـ/ ۹۳۲م توانست حکومت خود را در ایران تشکیل دهد، اندکی بعد یعنی در جمادی الاولی سال ۳۳۴ هـ/ ۹۴۵م توسط احمد معزالدوله بغداد را نیز تصرف کرد و خلیفه عباسی را که پس از دوره معتصم تحت نفوذ امیرالامراهای ترک بود، تابع و مطیع خود نمود. بدین ترتیب برای نخستین بار یک حکومت شیعه مذهب بر مرکز دستگاه خلافت عباسی که ادعای رهبری مسلمانان اهل سنت و در کل جهان اسلام را داشت، غلبه یافت.

آل بویه به رغم اعتقاد به تشیع، هرگز نکوشیدند تا خلافتی علوی را تاسیس کنند، بلکه با توسل به تمکین ظاهری عباسیان کوشیدند تا آنان را به مثابه پوششی متعارف و سنتی برای قدرت و ابزار برای انجام سیاست‌های خود در جهان تسنن حفظ کنند. خلفا نیز بیش از یک قرن مجبور شدند تا به تحقیر به پذیرش این حاکمان واقعی دربار که اینک اربابان مطلق خلفا شده بودند، تن دهند.^۱ آنچه در این میان نگرانی خلفا را اندکی کاهش می‌داد، وجود اختلاف بین اعضای خاندان آل بویه و وجود چند دستگی میان آنان بود. آل بویه در دوران حکومت عضدالدوله توانستند یک دولت مرکزی واقعی را ما بین سالهای ۳۶۶هـ/ ۹۷۶م تا ۳۷۲هـ/ ۹۸۳م ایجاد نمایند. اما پس از درگذشت وی دودمان آل بویه و حکومت یکپارچه و متحد آن‌ها از هم جدا گردید.

عامل دیگری که در این ایام باعث دلگرمی خلفا می‌شد، حضور عناصر ترک در دستگاه خلافت عباسی بود، زیرا آن‌ها به علت اشتراک مذهبی از لحاظ نظری تفوق و برتری خلیفه را به عنوان پیشوای دینی سنیان در ظاهر قبول داشتند و در مقابل حکام شیعه مذهب دودمان آل بویه همچون وزنه تعادلی محسوب می‌شدند و تا حدودی وسیله حمایتی برای دستگاه خلافت به شمار می‌رفتند.^۲

ظهور غزنویان سنی مذهب در اواخر قرن چهارم هجری/ دهم میلادی در شرق قلمروی خلافت که به شدت خود را پیروی وفادار خلفا و مبلغ آیین اسلام نشان می‌دادند، مایه خوشحالی عباسیان گردید. آن‌ها امیدوار بودند بلکه غزنویان بتوانند ایشان را از دست آل بویه رها سازند. بر این اساس تاریخ آل بویه در مرکز و مغرب ایران به طور گسترده‌ای با تاریخ

غزنویان در شرق ایران در پیوند و ارتباط قرار دارد که وارث قسمتی از قلمروی آل سامان شده بودند.

آغاز روابط آل بویه و غزنویان:

کرمان از سال ۳۲۲هـ/ ۹۳۴م که توسط احمد معزالدوله فتح گردید، در قلمروی متصرفات آل بویه درآمد. سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸هـ/ ۱۰۳۰-۹۸۸م) نیز که نفوذ خود را در سرزمین‌های جنوب جیحون و قلمروی سابق سامانیان کاملاً مستقر ساخته و پایگاه مطمئنی ایجاد نموده بود، در ادامه سیاست توسعه طلبی ارضی خود، پس از آنکه در سال ۳۹۳هـ/ ۱۰۰۲م با ساقط کردن حکومت امیر خلف بن احمد صفاری سیستان را جزو قلمروی غزنویان نمود، گستره‌ی دولت خویش را با مرزهای بهاء الدوله دیلمی (۳۷۹-۴۰۳هـ/ ۱۰۱۲-۱۰۱۳م/ ۹۹۰م) هم مرز و مجاور گردانید.^۳ پس از این واقعه بود که «بهاء الدوله رغبت موالات و خطبت مصافات او آغاز نهاد و به حکم جواری که میان هر دو مملکت، و قرب داری که میان هر دو ولایت بود، همواره سبیل مکاتبات و طریق مخاطبات مسلوک داشتند.»^۴

بهاء الدوله پسر عضدالدوله دیلمی حاکم کرمان، فارس، خوزستان عراق بود. او با آغاز روابط با غزنویان از قاضی اباعمر و بسطامی فرستاده سلطان محمود در فارس استقبال کرد. «بهاء الدوله در اجلال قدر و اکرام و تحصیل مرام و تلطیف محل آنچه لایق جلال سلطان (محمود) و موافق کمال فضائل او بود تقدیم داشت»^۵، اما چون بهاءالدوله دچار کسالتی گردید، فرستاده را برای ملاقات با فخرالملک ابو غالب محمد بن علی وزیر بهاءالدوله به بغداد فرستادند.

کمی بعد که قاضی در سال ۴۰۳هـ/ ۱۰۱۲-۱۰۱۳م از بغداد به فارس بازگشت، بهاءالدوله وفات یافته بود و پسرش ابو شجاع قائم مقام پدر شده بود و از سوی خلیفه عباسی به سلطان الدوله ملقب گشته بود. سلطان الدوله اگر چه نمی‌دانست جواب نامه‌ای را که مخاطب آن پدرش بوده است، چگونه باید داد، اما فرستاده محمود را با احترام تمام باز گردانید. در ضمن با ارسال نامه‌ای به ادامه راه پدر در دوستی با سلطان تاکید نمود.

دخالت سلطان محمود در کرمان:

اندکی بعد میان سلطان الدوله و برادرش قوام الدین ابوالفوارس حاکم کرمان اختلاف و درگیری پیش آمد. پس از نبرد سختی که میان دو طرف در حوالی شیراز روی داد، ابوالفوارس شکست خورد و به قصد حمایت سلطان محمود به سیستان رفت. سلطان نیز با اطلاع از این موضوع به برادرش امیر نصر بن سبکتگین حاکم سیستان پیام داد که مقدم او و همراهانش را گرامی دارد و حتی ده هزار دینار پیشکش وی نماید.^۶

ابوالفوارس کمی بعد از سوی سلطان محمود به گرمی مورد استقبال قرار گرفت و سه ماه ملازم او گردید. محمود در حق این امیر دیلمی احترام تمام روا داشت و در جمیع مجالس وی را به کلیه امراء و شاهزادگان مقدم می‌داشت. محمود اگر چه در ابتدا قصد دخالت در امور مربوط به آل بویه را نداشت، اما او نتوانست در برابر وسوسه مداخله در منازعه‌ای که در میان سران آل بویه کرمان به سال ۴۰۷هـ/ ۱۰۱۶-۱۷م بر سر قدرت در گرفته بود ایستادگی نماید. درخواست کمک ابوالفوارس از سلطان برای بازگشت به ولایت خویش مورد پذیرش قرار گرفت و با سپاه و سلاحی که در اختیار وی قرار گرفت، عازم کرمان گردید.

سپاه کمکی غزنویان به رهبری ابوسعید طائی که از سرداران بزرگ غزنوی بود، توانست زمینه حکوت دوباره وی بر کرمان را فراهم سازد. آن‌ها حتی تا شیراز پیش رفتند و آن شهر را نیز تصرف کردند. ابوسعید طائی پس از استقرار ابوالفوارس بر حکومت و انتظام کار او با سپاه کمکی تحت فرمان باز گشت.^۷

بدین ترتیب زمینه نخستین دخالت سلطان محمود در امور آل بویه فراهم گردید، اما چون این دخالت موفقیت دایمی بیار نیاورد، هنگامی که مدتی بعد بار دیگر آل بویه کرمان به ستیزه با یکدیگر برخاستند محمود تلاشی برای مداخله در آن مناقشه نکرد.

تلاش سلطان مسعود نیز در سال ۴۲۴هـ/ ۱۰۳۲م برای تصرف کرمان نتیجه‌ای در بر نداشت و سخت‌گیری‌ها و زیاده‌ستانی‌های مالی غزنویان در آن ولایت^۸، اهالی کرمان را بار دیگر آرزومند حکومت آل بویه کرد. عماد الدین ابوکالیجار وزیرش بهرام بن مافنه را در راس سپاهی از فارس به کرمان فرستاد و در سال ۴۲۵هـ/ ۱۰۳۴م پادگان غزنویان مفتضحانه از کرمان بیرون رانده شد و به نیشابور عقب نشینی کرد.^۹

دخالت محمود در غرب ایران:

به طور کلی سیاست محمود عدم مداخله در قلمروی آل بویه بود^{۱۱} و تقریباً بیشتر ایام حکومت خود را صرف مهم‌ترین دل مشغولی خود یعنی لشکرکشی به هند کرده بود. در مورد ایران مرکزی، مدت‌ها نظر سلطان این بود که حکومت ضعیف مجدالدوله و مادرش سیده خاتون در آن نواحی سبب شده است که از آن جانب خطری برنخیزد. او حتی از حضور زنی در سمت رهبری ولایت ری پیوسته اظهار خشنودی می‌کرد، زیرا مطمئن بود از آن سو خطری مرزهای قلمروی او را تهدید نمی‌کند و همواره می‌گفت: «آن زن اگر مرد بودی ما را لشکر بسیار بایستی داشت به نشابور.»^{۱۱}

شیرین دختر اسپهبد رستم از فرمانروایان محلی طبرستان و معروف به سیده خاتون پس از فوت همسرش فخرالدوله دیلمی در سال ۳۸۷/۹۹۷ م به نیابت از طرف فرزند چهارساله‌اش اداره قلمروی او را در ری به عهده گرفته بود.^{۱۲} لیاقت و کاردانی سیده خاتون در سیاست به حدی بود که هیچ کس بدون اطلاع و اجازه وی در هیچ یک از نقاط قلمروی وی دخالت نمی‌کرد. سیده عدل و داد را در سلطنت پیش گرفته بود و شخصاً به امور کشور رسیدگی می‌کرد و آن طور که نقل شده در پس پرده نازکی می‌نشست و به کارهای مردم و شکایات ایشان می‌پرداخت.

از سوی دیگر جواب سنجیده‌ای که پیش از این سیده در پاسخ پیام تهدیدآمیز محمود مبنی بر وارد کردن نام وی در خطبه و سکه، برای سلطان ارسال داشته بود وی را از هر گونه اقدام عجولانه در این باب که شکست در آن در مقابل زنی مایه رسوایی بود و پیروزی بر او هم افتخاری نداشت، باز داشت.^{۱۳}

سیده در پاسخ به درخواست محمود که در آن عهد پادشاه با عظمت و با شکوهی محسوب می‌شد گفته بود تا هنگامی که شوهرم فخرالدوله در حیات بود همواره از لشکرکشی سلطان محمود اندیشناک بودم، اما اکنون که همسرم در گذشته است، آن اندیشه از خاطر من محو شده است، زیرا که پادشاه نامداری چون سلطان محمود لشکر بر سرزمین بیوه زنی نخواهد کشید که شکست در آن در مقابل زنی مایه رسوایی است و پیروزی بر او هم افتخاری نخواهد داشت:

«اگر لشکر کشد و جنگ کند مقرر است که من نیز جنگ خواهم کرد و اگر ظفر مرا باشد تا دامن قیامت مرا شکوه است و اگر ظفر او را باشد مردم گویند پیره زنی را شکست و فتح نامه‌ها در ممالک چگونه نویسد، چه مردی بود کز زنی کم بود، من می‌دانم که سلطان مردی عاقل و فاضل است هرگز اقدام بر چنین کاری نخواهد کرد و من در ری این باری آسوده‌ام و بر بساط کامرانی و رفاهیت غنوده‌ام.^{۱۴}»

به هر ترتیب سلطان محمود که همواره وسوسه‌ی تصرف ری را در سر داشت^{۱۵}، در آخرین سال حیات خویش با استفاده از فرصت به سمت باختر پیش رفت تا آل بویه شیعه مذهب را از مناطق تحت نفوذ خود در ایران مرکزی به عقب براند. درگذشت سیده خاتون در سال ۵۴۱۹هـ/ ۱۰۲۸م و ضعف و ناتوانی پسرش مجدالدوله رستم بن علی (۴۲۰-۳۸۷هـ/ ۱۰۲۹-۹۹۷م) در انتظام لشکر و مطیع داشتن افواج دیلمی^{۱۶} موجب درخواست استمداد وی از سلطان گردید.^{۱۷}

این درخواست یاری باعث تحریک و دستاویز لشکرکشی محمود به منطقه گردید تا از موقعیت به دست آمده به نفع خود استفاده نموده و حکومت آن ولایت را از آن خود نماید. محمود با استفاده از موقعیت پیش آمده، موقع و زمان را برای لشکرکشی به آن منطقه مناسب دید و از طریق استرآباد و مازندران راهی آن دیار گردید. سلطان محمود قبل از حرکت عده‌ای از سپاهیان غزنوی را پیشاپیش مامور آن ناحیه کرد تا مقدمات رسیدن او را فراهم سازند. از سرداران مشهور غزنوی علی حاجب، غازی حاجب برای این امر عازم شدند.

مجدالدوله که اطلاعی از نقشه سلطان محمود نداشت، با شنیدن خبر ورود سپاهیان غزنوی به تصور اینکه آن‌ها جهت کمک و مساعدت به وی و مقابله با فساد سپاهیان آمده‌اند شاد و خرم با جمع اندکی از اطرافیان از شهر خارج شد. اما حاجب سلطان به محض رسیدن مجدالدوله وی و پسرش ابودلف را دستگیر کرد.

با ورود سلطان محمود به شهر ری، بزرگان و امرای دربار مبلغ هزار هزار دینار و معادل پانصد هزار دینار جواهر و اشیاء قیمتی و شش هزار طاقه جامه‌ی ابریشمین و طلا و نقره فراوان تقدیم حضور وی کردند. محمود پس از تصرف ری و دستگیری مجدالدوله و تسلط بر متصرفات وی، امیر مسعود فرزند ارشد خویش را به حکومت آن نواحی گماشت و خود به خراسان بازگشت.

بدین ترتیب بود که محمود پس از اعزام سپاه به ری به جای کمک به مجدالدوله ساده‌دل، او را از مقام پادشاهی خلع کرد و ولایت او را تصاحب نمود^{۱۸}، مجموع دوره‌ای که مجدالدوله در زمان نیابت سلطنت مادرش سیده و مدتی که خود به تنهایی سلطنت کرد، ۲۳ سال بود. این امیر بویهی اغلب اوقات خود را به مطالعه و قرائت کتب می‌گذرانید و در حق شعرا و فضلا به نیکی رفتار می‌کرد. مجدالدوله که به دستور سلطان محمود به همراه پسرش ابودلف مقید شده بود، به غزنین و پس از مدتی به هند فرستاده شد و در یکی از قلاع هندوستان محبوس گردید.^{۱۹}

سپاه محمود پس از فتح ری، قزوین، ساوه و آوه^{۲۰} را نیز تصرف کرد و امرای کوچک و متعدد کرد و دیلمی شمال غرب ایران به ناچار سیادت سلطان غزنه را به رسمیت شناختند. با این حال، محمود دریافت که باید به نحوی این خدعه و تجاوز آشکار را توجیه نماید و به آن رنگ دینی دهد. از این رو در فتح نامه‌ای که برای خلیفه به بغداد ارسال داشت از پاک شدن منطقه جبال از «باطنیان و قرامطه و زنادقه» که تحت حکومت سهل‌انگاران مجدالدوله سر بر آورده بودند، سخن گفت.^{۲۱}

به این بهانه عده زیادی از مردم توسط نیروهای غزنوی قتل عام شدند و کتب بسیاری را نیز به بهانه نشر رفض و الحاد به آتش کشیدند و مابقی آن را بر پنجاه بار شتر سوار کرده و به غزنین منتقل کردند.^{۲۲} چنانچه جانشین محمود، مسعود نیز پس از تصرف اصفهان کتابخانه ارزشمند ابن سینا را ضبط کرد و به غزنین فرستاد.^{۲۳} همچنین محمود بر خزاین نفیس آل بویه در ری دست انداخت و آن را به نفع خویش مصادره نمود و از این طریق «مالی یافت که آن را عدد و منتها پدید نبودی»^{۲۴}

با این هجوم غزنویان، شاخه آل بویه در ری منقرض شد و اقدامات پسر دیگر مجدالدوله به نام فناخسرو برای به دست آوردن قلمروی پدر در سال بعد نیز به جایی نرسید و وی از سپاه غزنوی شکست خورد و منهزم گشت.

در این ایام اوضاع چنان می‌نمود که غزنویان به زودی دولت آل بویه را که در نتیجه اختلافات و درگیری‌های داخلی بین اعضای مختلف خاندان آن تضعیف شده بود، از میان خواهند برداشت. اما عمر سلطان محمود به این امر کفاف نداد و با درگذشت وی در سال ۴۲۱ هـ / ۱۰۳۰ م جانشین وی، پسرش مسعود نیز در آن توفیق نیافت که در راهی که برایش مهیا شده

بود، به پیش رود زیرا درگیری‌ها و مشکلاتی در قلمروی شرق غزنویان و خراسان برای وی پدیدار گشت که وی را از تعقیب رویاهای توسعه‌طلبی به سمت غرب امپراتوری و عراق باز داشت.

به هنگام فوت محمود، فرزند ارشد وی مسعود در غربی‌ترین ناحیه امپراتوری به سر می‌برد.^{۲۵} از زمانی که محمود ری و جبال را فتح کرده بود، مسعود را برای سر و سامان دادن به امور آن مناطق گماشته بود. مسعود نیز با قدرت به سرکوبی بازماندگان آل بویه در اطراف ری و آل کاکویه در اصفهان مشغول گشته بود. مسعود حتی بعدها اظهار داشت که اگر فوت نابهنگام پدر رخ نداده بود او راه خود را به سوی شام و مصر گشوده بود.^{۲۶}

مسعود پس از رسیدن به قدرت و استقرار در خراسان چون سرگرم مسائل و مشکلات آن نواحی گردید، دیگر نتوانست به مسائل مناطق غربی قلمروی خود آن طور که باید و شاید رسیدگی کند و بلندآوازی‌هایی را که در این نواحی داشت و قبلاً اظهار کرده بود، رها نمود. او حتی از دوستی با آل بویه دم زد و همچون پدر مسائل مذهبی همچون حرمت دستگاه خلافت و باز بودن راه حج را به عنوان تنها موضوع مطروحه در روابط خود با آل بویه مطرح نمود.^{۲۷}

این نکته قابل ذکر است که در ابتدای فتح ری برخی همدلی‌ها نسبت به غزنویان در بین مردم منطقه وجود داشت. آن‌ها به مردم ری و جبال وعده دادند تا آن‌ها را از ستمگری و خود سری سپاهیان دیلمی که در اواخر عهد مجدالدوله باعث اغتشاش و ناامنی منطقه شده بودند^{۲۸}، برهانند. از این رو در ابتدای ورود تا حدودی نزد عامه مردم از محبوبیت برخوردار شدند و مورد استقبال فرا گرفتند، اما مدت زیادی نگذشت که اهالی ری از آن‌ها سرخورده شدند. به روایت ابن اثیر، تاش فراش والی لشکری غزنوی بلاد ری و جبال را «پر از جور و ستم کرده بود تا جایی که مردم آرزومند بودند که از وی و دولت او نجات پیدا کنند»^{۲۹}

بیهقی نیز معتقد است ولایات ری و جبال بر اثر اقدامات تاش فراش از دست غزنویان بیرون رفت.^{۳۰} به هر صورت، شکایات از ظلم و ستم تاش فراش چنان بالا گرفت که مسعود ناگزیر شد والی جدیدی را مامور ری نماید و حکومتی منصف‌تر در آنجا برقرار دارد.^{۳۱} همین نکته یکی از دلایلی بود که حکومت غزنوی نتوانست در ری و جبال و ولایات غربی ریشه دواند و این ولایات اندکی بعد و تقریباً به راحتی به دست سلجوقیان افتاد.

الحاق ری به قلمروی غزنویان همچنین اوضاع و احوال تازه‌های در شمال ایران پدید آورد. به خصوص که دودمان دیلمی زیاریان (۳۱۶-۴۳۸ هـ / ۹۲۸-۱۰۹۰ م) که در ولایت گرگان و طبرستان و در حاشیه جنوبی دریای خزر حکومت می‌کردند، پس از فوت قابوس بن وشمگیر در سال ۴۰۳ هـ / ۱۲-۱۰۱۱ م استقلال خود را از دست داده و ناگزیر خراجگزار غزنویان شده بودند.^{۳۲}

محمود که در این آخرین سال حیاتش قصد کرده بود بر خلاف گذشته فرزند دیگرش محمد را به جای مسعود به جانشینی خود انتخاب نماید، برای سرگرم کردن وی در نواحی غربی امپراطوری حکومت ری به او واگذار کرد. مسعود نیز بی‌درنگ بر اصفهان و همدان دست انداخت و در اصفهان حاکم معروف شهر علاالدوله محمد بن دشمنزیار معروف به ابن کاکویه (۴۳۳-۳۹۸ هـ / ۱۰۴۱-۱۰۰۸ م) پسر دایی مادر مجدالدوله را از آن شهر بیرون راند.^{۳۳} تلاش ابن کاکویه برای بازگشت به مقر حکومت خویش تنها چند سال بعد پس از فوت محمود و پذیرش سیادت غزنویان از سوی وی امکان پذیر گردید.^{۳۴} اگر چه کمی بعد با افزایش مشکلات غزنویان در خراسان، علاءالدوله نیز با استفاده از فرصت و با کمک ترکمانان مزدور عراقی سلطه غزنویان را از اصفهان برانداخت.^{۳۵}

سلطه غزنویان بر ری نیز، علی‌رغم شهرت و اعتبار گذشته تنها حدود هفت سال دوام آورد. ترکمانان عراقی در سال ۴۲۸ هـ / ۱۰۳۷ م پادگان غزنوی را از ری بیرون راندند و تاش فراش، والی لشکری ری در این میان کشته شد.^{۳۶} علاءالدوله ابن کاکویه بر شهر استیلا یافت تا چند سال بعد که با ورود سلجوقیان به منطقه ناگزیر از پذیرش سیادت آنان گردید.^{۳۷} اعقاب او بعدها در یزد وارث عنوان اتابکان یزد گردیدند.

بدین ترتیب در نیمه اول قرن پنجم هجری، قدرت غزنویان در خراسان و ری و اصفهان، چنانکه ناکامی آن‌ها در تسخیر کرمان ثابت کرد رو به زوال می‌رفت. زیرا در همین ایام نیروی تازه‌ای از ترکمانان سلجوقی در خراسان ظهور کرد^{۳۸} که به سرعت قدرت با عظمت ایشان را در آن ولایت به چالش کشید.

آن‌ها تنها دوازده سال پس از نخستین ظهورشان در خراسان شکست قطعی را بر سپاه غزنوی به سال ۴۳۱ هـ / ۱۰۴۰ م در دندانقان در جنوب مرو وارد آوردند که در نتیجه غزنویان نه

تنها از صحنه سیاسی خراسان بلکه از کل ایران خارج شدند و سلجوقیان جایگزین آن‌ها گردیدند.

تصرف ری و جبال توسط سلطان محمود غزنوی از دست مجدالدوله دیلمی باعث تأثیرگیری از مثنی اداری آل بویه در اداره این نواحی از سوی غزنویان گردید. چنانچه دیوان آل بویه در ری به عنوان دیوان ولایتی به کار خود ادامه داد، منتهی علاوه بر ری، جبال و دیلم نیز در حوزه اداره آن درآمد.

به گزارش گردیزی، سلطان محمود «چندگاه به ری قرار کرد تا همه شغلهای آن پادشاهی را نظام داد و کارداران نصب کرد.^{۳۹}» بر همین اساس، و بر طبق یکی از حکایت سیاست‌نامه گروهی از دبیران آل بویه که از مشاغل خود در ری برکنار شده بودند عزم حرکت به خراسان کردند، به این امید که کرم پرآوازه سلطان محمود نسبت به اهل فضل و هنر حق آنان را ضایع نمی‌گذارد و شغلی به آنان رجوع خواهد کرد.^{۴۰}

گذشته از صحت و سقم این حکایت، شواهد بسیار دیگری وجود دارد از افرادی که پس از ترک خدمت آل بویه به استخدام غزنویان درآمدند. بیهقی از فرماندهی غزنوی به نام بونصر طیفور نام می‌برد که در گذشته از «سپاهسالاران شاهنشاهان» بود.^{۴۱}

همچنین قاضی ابوالحسن شیرازی که از خدمت آل بویه به حضور محمود رفته بود از سوی وی عهده دار شغل مهمی در هند گردید.^{۴۲} در دولت غزنوی از مردان کار آزموده‌ای نظیر آن‌ها به گرمی استقبال می‌شد. خصوصاً هنگامی که وسعت امپراتوری در پادشاهی محمود و حوزه عملکردهای آن افزایش یافت و دولت ناچار بود از عهده حجم عظیم کارها برآید.

به روایت فندق، پس از تسلط سلطان محمود بر ولایت ری و برکناری و دستگیری مجدالدوله، وزیر وی ابوالعلا محمد بن علی بن حسول از سوی عهده‌دار شغل دبیری گشت.^{۴۳} از سوی دیگر آوازه و شهرت سلطان محمود و بذل و بخشش‌های فراوان وی به شاعران و مدیحه‌سران باعث جلب شعرای بسیاری از نواحی مختلف به دربار غزنه گردید که از آن میان می‌توان به غضایری از ری و منوچهری از دامغان اشاره نمود. منابع متعددی از این دوره به صله‌های گرانبهایی که از طرف محمود به بعضی از شعرا اعطا می‌شد، اشاره کرده‌اند.

همچنین گزارش شده، در سپاه چند ملیتی غزنوی افواجی از پیاده نظام دیلمی مشغول خدمت بودند^{۴۴}، زیرا شهرت و مهارت عهده‌دیلمیان در پیاده نظام بود. گروهی ما بین پنجاه

شصت نفر از نخبگان دیلمی از نگهبانان پیاده سلطان غزنوی بودند و در مراسمی که سلطان به تخت می‌نشست با شکوهی تمام سپرهای مذهب و مرصع به جواهر را به دست می‌گرفتند.^{۴۵} تردیدی نیست که فوج دیلمی ارتش غزنوی اهمیت بسیار داشت و سلاطین غزنوی سخت به امرای آنان التفات داشتند.^{۴۶} وجود آنان به نوعی در کنار سایر دستجات سپاه سبب موازنه قدرت در برابر ترکان می‌گردید و ظاهراً از بسیاری از جهات بیش از ترکان قابل اعتماد بودند. در مقابل آل بویه نیز سپاهیان مختلفی از دیلمی و ترک و عرب در خدمت خود داشتند.

پیش از غزنویان دودمان‌هایی نظیر آل بویه و سامانیان کوشیده بودند تا تمرکز اداری در قلمروی خود پدید آورند و از امیر شخصی خود کامه بسازند، گرچه در این زمینه کار چندانی از پیش نبردند. آل بویه به واسطه رقابت‌های خانوادگی و محظورات حمایت عشیرتی دیلمیان فتنه‌جو، و سامانیان به جهت قدرت پا برجای سپاهیان ایرانی و طبقات زمیندار و سوداگر که همگی مخالف هر گونه قدرت پادشاه بودند.

اما غزنویان به واسطه مهاجرت قبیله‌ای یا نهضت مردم نبود که به قدرت رسیده بودند و علایق محلی ریشه‌داری نداشتند که بر سر آن به ستیز برخیزند. از این رو توانستند به خود چهره‌ای مستبدر از دودمان‌های پیشین و حتی از ترکمانان سلجوقی که پس از آن‌ها در ایران به حکومت رسیدند بدهند. همچنین از آنجایی که آل بویه در ایران بر ولایات پراکنده و دور از همی نظیر جبال و فارس، خوزستان و کرمان و ولایات عرب عراق و حتی عمان فرمان می‌راندند، از این رو امپراتوری آن‌ها فاقد همبستگی جغرافیایی بود و این امر سبب پراکندگی قدرت سیاسی در میان چندین عضو این دودمان شده بود.

در بررسی و مقایسه اقدامات دودمان‌های آل بویه و غزنویان این نکته نیز قابل ذکر است که لشکرکشی‌های مداوم غزنویان به هندوستان و یا سرزمینهای اطراف خراسان نظیر خراسان، خوازم، سیستان، ری و جبال غنایم فراوانی را همواره برای دولت و خزانه ایشان فراهم می‌کرد. اگر چه جریان این غنایم دائمی و منظم نبود، اما مالیات‌هایی که از این ولایات مفتوحه نصیب ایشان می‌گردید فراوان و منظم بود. بر همین اساس بود که غزنویان بیشتر هزینه و موجب سپاه چند ملیتی خود را نقداً پرداخت می‌کردند.^{۴۷} در حالی که آل بویه که در محدود معینی در داخل فلات ایران قرار گرفته بودند و امکان فتوحات عظیم در مناطقی نظیر هندوستان را در اختیار نداشتند، ناگزیر برای پرداخت هزینه‌های سپاه خود به سیستم واگذاری زمین یا اقطاع

روی آوردند. بدین لحاظ اندکی بعد که سلجوقیان جانشین آل بویه در سرزمین‌های و ولایات مرکزی و غربی ایران شدند به توسعه نظام اقطاع داری در آن نواحی پرداختند.

اما سرانجام پس از آنکه سلطان مسعود در جنگ دندانقان در نزدیکی مرو به سال ۴۳۱ هـ / ۱۰۴۰م از سلجوقیان شکست خورد، راه ورود ترکمانان سلجوقی به فلات ایران باز شد.^{۴۸} بدین طریق سلجوقیان اگرچه غزنویان را از میان برداشتند ولی در راهی که آنان به برای پیشروی به سوی مرکز و غرب ایران گشوده بودند، گام نهادند و با مشاهده ضعف و ناتوانی آل بویه در عراق، کار نیمه تمام غزنویان را کامل نمودند. طغرل بیک نخستین پادشاه سلجوقی هنگامی قصد عزیمت از خراسان به سوی مغرب را نمود که دودمان دیلمی آل بویه در سراسیمی پریشانی و زوال قرار گرفته بود.

سلجوقیان همانند غزنویان به صورت سنیان متعصبی در صحنه نمایان شدند، در ظاهر در تعقیب اهداف مذهبی و در واقع در پی انگیزه‌های سیاسی توسعه‌طلبانه به مقابله با بازمانده آل بویه برخاستند و آن‌ها را از نواحی باقیمانده برانداختند و به بهانه رها کردن خلیفه از زیر نفوذ و تسلط این دولت شیعه مذهب در سال ۴۴۷ هـ / ۱۰۵۵م فاتحانه وارد بغداد شدند.^{۴۹} اگرچه آن‌ها نیز به نوعی خلفا را تحت قیمومیت خویش درآوردند که تنها اندکی سبک‌تر از یوغ آل بویه بود.

نتیجه‌گیری:

به هر ترتیب، در نهایت پیروز نهایی رقابت دو دودمان آل بویه و غزنویان، ترکمانان سلجوقی بودند که پس از غلبه بر سلطان مسعود در نبرد دندانقان، نقشه جهانگیری غزنویان را نقش بر آب کردند و آن‌ها را بعد از یک دهه حکومت در مغرب و مرکز ایران از این نواحی و حتی پایگاه اصلی آنان خراسان به سوی هندوستان عقب راندند. آن‌ها مدتی بعد توانستند ضمن تصرف نیشابور و سری و اصفهان و انتقال پایتخت خود به ترتیب به این شهرها، سایر مناطق و نواحی ایران را نیز تحت تسلط خود درآوردند و پس از تصرف بغداد و دستگیری ملک الرحیم (۴۴۰-۴۴۷هـ/ ۱۰۴۸-۱۰۵۵م) آخرین امیر خاندان آل بویه در این شهر به حیات این دودمان اصیل ایرانی خاتمه دهند. هر چند سلجوقیان نیز به علت تماس‌هایی که در گذشته با غزنویان و دیوانسالاران خراسانی داشتند، رسوم متداول اداری و دیوانی را از آنان آموختند و شدیداً تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی - اسلامی قرار گرفتند و سریعاً جذب فرهنگ، آداب و رسوم و سنن بومی این سرزمین شدند و در آن مستحیل گردیدند.

یادداشت‌ها:

- ^۱. لوئیس، برنارد، ((عباسیان))، فصلنامه علمی - تخصصی نامه تاریخ پژوهان، س ۶، ش ۲۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۶۹.
- ^۲. آبری. آ. ج (و دیگران)، تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، زیر نظر پی.ام. هولت و آن. ک. س. لمبتون، ترجمه احمد آرام، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷، ص ۲۰۳-۴.
- ^۳. «چه کرمان به بیابان سیستان پیوسته بود»، بیهقی، ابولفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ سوم، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۵۵۴.
- ^۴. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۳۶۰.
- ^۵. همان، ص ۳۶۱.
- ^۶. همان، ص ۳۶۲.
- ^۷. البته با اینکه ابوالفوارس پیروزی خود را مدیون زحمات و تدابیر ابوسعید طائی بود، اما سرانجام او را از خود رنجاند. ابوسعید نیز پس از از بازگشت به خراسان به سلطان محمود شکایت کرد، همان، ص ۳۶۲-۶۳.
- ^۸. چنانچه بیهقی می‌نویسد: ((مردم ما نیز در کرمان دست بر گشاده بودند و بی‌رسمی می‌کردند تا رعیت به ستوه شدند و به فریاد آمدند))، ص ۵۵۶.
- ^۹. بیهقی، ص ۵۴۴-۵۷؛ ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران: علمی، ۱۳۵۱، ج ۱۶، ص ۱۲۶.
- ^{۱۰}. باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان (جلد اول و دوم)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۰.
- ^{۱۱}. بیهقی، ص ۳۴۵.
- ^{۱۲}. ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۲۴۶.
- ^{۱۳}. ن. گ، شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۹۳؛ مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۱-۲۲؛ همچنین برای اطلاع بیشتر در این زمینه ن. گ، فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، تهران: صبا، ۱۳۷۵، ص ۳۱۱.
- ^{۱۴}. سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، به همت محمد رضانی، تهران: انتشارات پدیده (خاور)، ۱۳۶۶، ص ۳۶؛ ن. گ، شبانکاره‌ای که این پاسخ را نوعی پیش اندیشی محمود قلمداد کرده است، ص ۹۳.

۱۵. ن. گ، بیهقی، ص ۳۴۴.
۱۶. «امرا و ارکان دولت مجدالدوله گردن نمی‌نهادند»، مستوفی، ص ۴۲۲.
۱۷. ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۸۵.
۱۸. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۱۷-۱۸.
۱۹. به گزارش گردیزی مسعود او را از هند به غزنین بازگرداند و او تا آخر عمر در غزنین بود، ص ۴۱۸.
۲۰. ۴۲۵؛ مقایسه کنید با روایت ابن اثیر در مورد حضور بعدی مجدالدوله در ری، ج ۶، ص ۲۱۵.
۲۱. آوه در آن دوره شهری بود میان قم و ساوه که بعداً ویران گردید و امروزه دهی کوچک در آنجا قرار دارد.
۲۱. ن. گ، نظام الملک، حسن بن علی، سیر الملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۸۷-۸۸؛ گردیزی، ص ۴۱۸؛ فقیهی نامه مذکور را در کتاب خویش ذکر کرده است، ص ۳۱۵-۱۷.
۲۲. مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۴۰۳-۴.
۲۳. باسورث، ص ۲۰۰، ۲۴۱.
۲۴. گردیزی، ص ۴۱۸؛ ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۸۵.
۲۵. منهای سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۳۱؛ گردیزی، ص ۴۱۹.
۲۶. بیهقی، ص ۳۸۶.
۲۷. همان، ص ۳۸۶-۸۷.
۲۸. برای اطلاع بیشتر در این زمینه ن. گ، مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۳.
۲۹. ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۱۳۹.
۳۰. بیهقی، ص ۷۷.
۳۱. همان، ص ۵۰۰-۲.
۳۲. ن. گ، جرفادقانی، ص ۳۵۱-۵۲؛ ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۳۴۴-۴۶.
۳۳. ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۱۰۸-۹.
۳۴. ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۱۴۶-۴۷؛ بیهقی، ص ۱۵-۱۷.
۳۵. بیهقی، ص ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۹۹.
۳۶. همان، ص ۷۰۶.

۳۷. ابن اثیر، ج ۱۶، ص ۹۴-۷.
۳۸. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. گ، مبین، ابوالحسن، ((چگونگی ورود نخستین ترکمنان به خراسان))، خراسان پژوهی، سال ۳، ش ۱، پیاپی ۵، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۵۹-۷۲.
۳۹. گردیزی، ص ۴۱۸.
۴۰. نظام الملک، ص ۲۲۷.
۴۱. بیهقی، ص ۳۵۳، ۵۱۴، ۵۶۶، ۶۲۰، ۷۹۳.
۴۲. همان، ص ۳۴۹-۵۱.
۴۳. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: فروغی، ۱۳۱۷، ص ۱۱۱.
۴۴. نظام الملک، ص ۱۳۶.
۴۵. بیهقی، ص ۱۶۸، ۳۵۳، ۳۸۲، ۵۹۴، ۷۱۵.
۴۶. همان، ص ۶۹۸.
۴۷. فرای. ر. ن (گرد آورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۵۸.
۴۸. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. گ، مبین، ابوالحسن، (به کوشش)، سرگذشت سلطان مسعود غزنوی، برگرفته از کتاب زین الاخبار گردیزی، چاپ دوم، تهران: اهل قلم، ۱۳۸۲.
۴۹. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. گ، پناهی، عباس، ((روابط مذهبی آل بویه با خلافت عباسی))، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، س ۷، ش ۲۷، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۰۵-۱۲۴.